

معرفی کتاب

دیباچه‌ای بر قانون امنیت ملی

فصلنامه مطالعات بسیج، سال نهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۵

عبداله‌خانی، علی؛ دیباچه‌ای بر قانون امنیت ملی، تهران، انتشارات معاصر تهران،

۱۳۸۴، ۲۰۴ صفحه

مقدمه

امنیت ملی دارای ابعاد، اجزا و متغیرهای مختلفی است که با یکدیگر پیوند دارند. در این میان منافع استراتژیک، هسته و مرکز ثقل امنیت ملی را تشکیل می‌دهد. تعادل یا عدم تعادل منافع استراتژیک بازیگران درگیر در یک محیط با یکدیگر سرآغاز و منشأ پیدایی و ظهور امنیت یا ناامنی در آن محیط معین خواهد بود. بدیهی است منافع استراتژیک بازیگران تحت تأثیر عوامل مختلف، به‌خصوص انتظارات بازیگران، اطلاعات استراتژیک و فرهنگ استراتژیک قرار دارد.

ایجاد تعادل میان منافع بازیگران یکی از مهمترین اهداف امنیت ملی می‌باشد. این هدف از طریق روشهای مختلف قابل پیگیری است که یکی از رایج‌ترین آنها، هنجارهای قانونی است. بنابراین، قانون یکی از روشهای ایجاد

تبادل میان منافع استراتژیک بازیگران می‌باشد. اما نباید فراموش کرد که قانون صرفاً در محیط‌هایی که تحت تسلط قضایی بازیگران مشترک قرار دارد قابل استفاده است. با وجود این، یک محیط بزرگ شامل یک کشور و روابط مهم شامل روابط میان دولت و مردم، دولت با دولت، مردم با مردم، دولت‌ها با سازمانهای غیردولتی و سازمانهای غیردولتی با سازمانهای غیردولتی می‌باشد و به صورت یک‌طرفه می‌تواند رابطه میان دولت - کشور را با سایر بازیگران بین‌المللی به‌خصوص دولت - کشورهای دیگر ترسیم نماید.

برای ایجاد تبادل میان منافع استراتژیک بازیگران بر اساس حقوق اساسی و فرهنگ استراتژیک یک ملت - کشور، تدوین و به‌کارگیری مجموعه‌ای تحت عنوان «قانون امنیت ملی» می‌تواند بسیار مفید و سودمند باشد. در این چارچوب چنانچه قانون امنیت ملی بر اساس حفظ تبادل میان منافع بازیگران محیط ملت - کشور و مدیریت عدم تبادل منافع استراتژیک و بازگرداندن آن به تبادل پایه‌ریزی شود و از ظرفیت و قابلیت اجرای مناسبی برخوردار باشد، امنیت ملی کشور می‌تواند در هسته مرکزی خود ناامنی‌ها را کنترل کرده، امکان ظهور پدیده‌های امنیتی را به حداقل ممکن برساند.

قانون و امنیت دو مفهوم مهم و با معنا در اداره یک نظام سیاسی می‌باشند. رابطه میان این دو مفهوم بیشتر یک رابطه یکسویه است؛ به این معنا که همواره قانون در خدمت امنیت است و امنیت خود را بر قانون تحمیل کرده است. در این چارچوب همواره قوانین متعددی برای تأمین امنیت و عموماً با مرجع دولت یا رژیم سیاسی وضع شده است. اما از سوی دیگر، امنیت همواره به معنای حالت یا وضعیت خاص و ویژه تلقی شده است. نمونه‌های بسیاری در تاریخ کشورهای جهان می‌توان یافت که در آن موضوعات و مسائل امنیتی خود را بر رویه‌ها و قوانین کشور تحمیل کرده، موجب برهم خوردن تبادل قضایی کشور شده‌اند.

امروزه شمار کشورهای که دارای مجموعه قوانینی تحت عنوان «قانون امنیت ملی» هستند کم نیست و سوابق آن به حدود نیم قرن گذشته بازمی‌گردد. در این چارچوب، تدوین قانون امنیت ملی بر اساس دلایل متفاوتی صورت گرفته و منجر به ایجاد رویکردهای متفاوت در عرصه تدوین قانون امنیت ملی شده است. اما در همه این رویکردها، تلاش برای برقراری یک رابطه دوسویه میان قانون و امنیت، همواره مطرح شده است.

سازماندهی محتوایی

این کتاب از یک پیش‌درآمد، یازده فصل و یک بخش «یافته‌ها و نتایج» تشکیل شده است. نویسنده در چارچوب مهمترین محورهای تدوین قانون امنیت ملی، قانون امنیت ملی در کشورهای مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهد. تعیین حدود و چارچوب قانون امنیت ملی در هر کشوری تابعی از حقوق اساسی و فرهنگ استراتژیک آن کشور است. در این میان، نظریه امنیتی پذیرفته شده و یا جا افتاده در آن کشور اهمیت بسزایی دارد. در مجموع، چنانچه مرجع امنیت، دولت و ملت باشد و امنیت موسع در خصوص حوزه‌های امنیت مورد توجه قرار گیرد به‌طور اجمالی چارچوب و حدود قانون امنیت ملی یک کشور نسبتاً گسترده خواهد بود. لذا بر این اساس می‌باید موضوعات مهمی را در دستورکار تدوین قانون امنیت ملی مورد توجه قرار داد. در این میان؛ «مرجع تعیین موضوعات امنیتی»، «جامعه اطلاعاتی»، «فراورده‌های اطلاعاتی»، «حفاظت و حراست، تأسیسات، اسناد و شخصیتها»، «نظم و امنیت عمومی»، «بازداشتها و دستگیری‌ها»، «ارتباط با بیگانگان»، «جرایم علیه امنیت ملی»، «امنیت مرزها»، «استلزامات امنیتی پناهندگی، تابعیت و مهاجرت»، «استلزامات امنیتی زیست»، «شرایط اضطراری و مدیریت بحران»، «استلزامات امنیتی تجارت، صادرات و واردات»، «استلزامات امنیتی تولید، نگهداری و انتقال تکنولوژی»، «فرایند طراحی و تدوین دکترین و

استراتژی‌های امنیت ملی»، «تروریسم و اقدامات تروریستی» و «استلزامات امنیتی معاهدات و قراردادهای بین‌المللی» از مهم‌ترین محورهایی است که در تدوین قانون امنیت ملی باید مورد توجه قرار گیرد.

نویسنده در خصوص رویکردهای قانون امنیت ملی می‌نویسد:

در شرایط واقعی و در وضعیت فعلی نظام بین‌الملل، رویکرد متفاوتی نسبت به «قانون امنیت ملی» وجود دارد. این رویکردها همگی در کشورهایی موردنظر است که شاخصه‌های کلی مفهوم قانون شامل حال آنها می‌شود. ولی با وجود این، دارای رویکردهای متفاوتی هستند که مهمترین این رویکردها شامل «رویکرد حقوقی»، «رویکرد جداسازی»، «رویکرد مضیق»، «رویکرد وضعیت اضطراری دائم» و «رویکرد سرکوب قانونی» می‌باشد.

کتاب حاضر قوانین امنیتی کشورهای مختلف جهان را در چارچوب فصلهایی چون: کلیات قانون امنیت ملی؛ جامعه اطلاعاتی؛ فرآورده‌های اطلاعاتی؛ حفاظت، حراست و امنیت داخلی؛ نظم و امنیت عمومی؛ جرائم علیه امنیت ملی؛ مهاجرت، پناهندگی و تابعیت؛ شرایط اضطراری؛ تجارت و انتقال تکنولوژی؛ دکترین و استراتژی امنیت ملی و بین‌المللی و تروریسم و اقدامات تروریستی مورد بررسی قرار داده است.

انتخاب کشورهای نمونه، ذیل دو فصل بر اساس برخی ملاکها از جمله: جامع بودن قوانین، نزدیک بودن الگوی موردنظر و یا شباهت وضعیت کشور موردنظر با جمهوری اسلامی ایران بوده است.

در بخش پایانی کتاب، مطالب و نکات مربوط به قانون امنیت ملی کشورهای مدل با توضیحات افزون‌تر به منظور یافتن ایده‌ها و راهنما جهت تدوین قانون امنیت ملی به نگارش درآمده است.

معرفی کتاب

افسانه انقلابهای رنگی

فصلنامه مطالعات بسیج، سال نهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۵

کولائی، الهه؛ افسانه انقلابهای رنگی، تهران، ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، ۲۲۱ صفحه

مقدمه

تحولات سالهای اخیر در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان که مفهوم انقلابهای رنگی را در عرصه سیاست جهانی مطرح ساخته است، در تاریخ سیاسی - اجتماعی کشورهای اوراسیایی و پیرامون آن ریشه دارد. امپراتوری تزاری در قلمرو وسیعی از شرق آسیا تا بخشهای وسیعی در شمال اروپا و غرب آن، نظامی اقتدارگرا و قدرتمند را برپا ساخته بود که در برابر فشارهای داخلی و خارجی مضمحل شد. فروپاشی نظام تزاری و انتقال به نظام کمونیستی، هرچند با شعار حق تعیین سرنوشت ملتها که از سوی لنین برای گشودن درهای زندان [؟] مطرح شده، به شکل گیری نوع جدیدی از تمرکزگرایی ایدئولوژیک منجر شد.

منطقه اوراسیا فضای رقابت میان غرب، روسیه، چین، ایران و چند قدرت دیگر است. تلاش غرب بر آن است که این منطقه را به تدریج در منطقه آتلانتیک ادغام کند تاکنون نیز گامهای مهمی در این زمینه برداشته و

دستاوردهایی نیز داشته است. این منطقه برخلاف خاورمیانه، کمتر در معرض سیاستهای نظامی آمریکا بوده و عمدتاً از جانب سیاستهای اتحادیه اروپا در معرض تحول قرار گرفته است. هرچند که نتیجه کار تفاوت ندارد ... از این رو، آنچه در منطقه اوراسیا طی سالهای اخیر جریان داشته، برای سیاستهای بین‌المللی اهمیت اساسی دارد.

با وجود پیوستن سه جمهوری بالتیک (لتونی، لیتوانی و استونی) به ناتو (در سال ۲۰۰۳)، روسیه همچنان امیدوار بود که محیط مجاور، شامل بلاروس، اوکراین، مولداوی، سه جمهوری قفقاز و پنج جمهوری آسیای مرکزی را در مدار خود نگه دارد. تلاشهای غرب برای بسط ساختارهای مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی مطلوب خود، به ویژه کوشش آمریکا برای ایجاد سازمانهایی نظیر گوام، حضور در منطقه و اجاره پایگاههای نظامی، مادامی که حکومتها همچنان متحد روسیه بودند، با مانعی جدی روبه‌رو بود. در حقیقت، وضعیت این منطقه دربردارنده معادله پیچیده‌ای است: از یک سو، نگرانی عمومی در میان حکومتها و جوامع در مورد قدرت روسیه وجود دارد (چرا که منطقاً روسیه قدرتمند نمی‌تواند به دلایل متعدد حاکمیت این کشورها را چندان جدی بگیرد؛ واژگانی نظیر خارج نزدیک و دکترین مونروئه روسی بیان‌کننده این واقعیت است) و این موجب حرکت به سمت غرب می‌شود. اما از سوی دیگر، حکومتهای این کشورها که عموماً ادامه همان ساختارهای دوره کمونیسم هستند، در برابر امواج جدیدی که عمدتاً از غرب می‌آید، چاره‌ای جز همکاری با روسیه ندارند و پشتوانه اصلی آنها در فضای جدید، صرفاً مسکو است.

از نگاه آمریکایی‌ها، دستاوردهایی که غرب طی ۱۵ سال اخیر در منطقه داشته است، باید به وسیله نرم‌افزار شیوه‌های جدید حکومت‌داری به هم متصل شوند. از این منظر، انقلابهای رنگی، مجموعه‌ای از سازوکارهای کنترلی روسیه نظیر سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS)، سازمان پیمان امنیت دسته‌جمعی جامعه اقتصادی اوراسیا و قراردادهای دوجانبه را

تحت الشعاع قرار خواهند داد و روسیه را به بازیگر حاشیه‌ای فضای اوراسیا تبدیل خواهند کرد.

انقلاب‌های رنگی که در هر سه منطقه مجاور دریای سیاه، قفقاز و آسیای مرکزی (اوکراین، گرجستان و قرقیزستان) روی داده است و احتمال وقوع آن در کشورهای دیگری نظیر آذربایجان، ازبکستان و قزاقستان نیز کم نیست، به شکل یک بازی دومینو عمل می‌کنند. البته این انقلابها از نگاه غربی‌ها نیز باید محدود باشند. به بیان دیگر، نباید رنگ این انقلابها سبز (به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان) باشد.

نگرانی کشورهای روسیه، چین و ایران آن است که روابط شکل گرفته طی ۱۵ سال اخیر تحت الشعاع روابط بنیادین میان حکومت‌های جدید و دولتهای غربی قرار گرفته، روند گسترش نهادها و ساختارهای غربی تشدید شود.

چنین وضعیتی موجب می‌شود در سطوح اقتصادی، امنیتی، سیاسی مشکلاتی اساسی برای هر سه کشور ایجاد شود. از لحاظ اقتصادی، هر سه کشور منافع مهمی در بازارهای منطقه و انتقال انرژی دارند. از نظر امنیتی، مجموعه‌ای از مسائل نظیر رادیکالیسم، قوم‌گرایی و اختلافات سرزمینی مطرح است که می‌تواند در آینده سرچشمه مشکلاتی برای هر یک از این کشورها باشد. از نظر سیاسی، طبعاً هر سه کشور، این منطقه را حوزه نفوذ خود می‌دانند و نیز از مسائل آن متأثر خواهند شد. این موضوع، به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که تحرکاتی برای ایجاد انقلاب رنگی در درون این کشورها در جریان است.

لذا، کشورهای مذکور مجموعه‌ای از واکنشها برای مقابله با وقوع انقلابهای رنگی و در صورت وقوع برای مقابله با نتایج آن داشته‌اند.

روابط میان کشورهای مذکور، به‌ویژه میان روسیه و چین، طی سالهای گذشته در جریان بوده اما در سالهای اخیر جدی‌تر شده است. همکاریهای گسترده روسیه با چین، هند و ایران طی یک سال اخیر که مهم‌ترین نمود آن در پذیرفتن کشورهای ایران و هند - همچنین پاکستان - به عنوان عضو ناظر

در سازمان همکاری شانگهای بود و بیانیه پایانی آن نیز بسیار پرمعنا بود، آغازگر یک تلاش منطقه‌ای برای حفظ آسیای مرکزی به عنوان عرصه مشترک روسیه، چین و ایران است. خروج ازبکستان از پیمان گوام و برهم خوردن روابط دوستی آن با آمریکا از نخستین نتایج این معادله منطقه‌ای جدید است. روسیه خواهد کوشید تا با این یارگیری منطقه‌ای و تحول نقش سازمان همکاری شانگهای از یک سازمان حل و فصل اختلافات مرزی به یک پیمان استراتژیک اوراسیایی، حداقل در سطح منطقه‌ای به نوعی به موازنه قدرت با غرب و منطقه آتلانتیک دست پیدا کند.

کتاب حاضر در قالب مجموعه مقالات به بررسی تحولات کشورهای گرجستان، اوکراین و قرقیزستان به ویژه وقوع انقلابهای رنگین پرداخته است.

سازماندهی محتوایی

این کتاب از یک پیشگفتار و چهار فصل (مشمول بر ۸ مقاله) تشکیل شده است. **فصل اول** تحت عنوان انقلاب گل سرخ در ۲ بخش به بررسی تحولات گرجستان و تحلیل ژئوپلیتیکی آن پس از ۱۱ سپتامبر می‌پردازد. در سال ۲۰۰۳ در جمهوری کوچک گرجستان تحولاتی رخ داد که به «انقلاب مخملی» یا «گل رز» معروف شد. بخش اول این فصل به دنبال پاسخگویی به این سؤال است که ریشه‌های وقوع این تحول در جامعه‌ای با مشخصات گرجستان چه بوده و تبعات آن در سیاستهای آتی این کشور چه خواهد بود. بخش دوم با هدف تحلیل ژئوپلیتیکی تحركات گرجستان، ضمن اشاره‌ای به وضعیت داخلی این کشور، اهداف آمریکا را برای حضور در صحنه سیاسی گرجستان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

فصل دوم تحت عنوان «انقلاب نارنجی» در دو بخش به تحولات اوکراین و چالشهای پس از آن می‌پردازد. در خصوص منش غرب در این تحولات آمده است:

غرب به‌ویژه آمریکا با مطالعه شرایط خاص و کسب اطلاعات دقیق از وضعیت کشورها و بررسی راههای امکان فشار بر نقاط ضعف و اشکالات موجود و نواقص آشکار و پنهان، استراتژی جدید نافرمانی مدنی را مورد حمایت قرار داد.

همچنین غرب از طریق به صحنه کشاندن طرفداران و به خصوص جوانان، به اهداف خود که ساقط کردن رقیب است دست یافت. همین رفتار پس از گرجستان، در اوکراین نیز تجربه شد. استفاده از جنگ روانی و شعارهایی نظیر آزادیخواهی، دموکراسی، اصلاح طلبی، دفاع از حقوق بشر، رفاه عمومی، مبارزه با فساد اداری و نیز معرفی اقدامات طرفداران خود به عنوان سمبل آزادی و رهایی ملتها، به قیامهای مردمی و نافرمانی‌های مدنی دامن زده و ضمن تشویق، آنان را در صحنه نگاه می‌داشتند. تقویت فضای تبلیغاتی، امید به آینده بهتر در میان معترضان و مخالفان دولت اوکراین، در کارکرد مطلوب‌تر روند دگرگونی در اوکراین نقش مهمی ایفا کرد. به اعتقاد نویسنده آمریکا با ایجاد «مرکز بین‌المللی منازعات غیرخشونت‌آمیز» نقش بسیار مؤثری در انقلاب نارنجی داشت.

انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان موضوع بحث **فصل سوم** کتاب است. در این فصل ریشه رخدادهای مارس ۲۰۰۵ در قرقیزستان و نقش عواملی چون: فساد حاکمیت، مشکلات اقتصادی و حمایت خارجی به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

فصل چهارم به پیامدهای منطقه‌ای و جهانی تحولات گرجستان، اوکراین و قرقیزستان اختصاص دارد. پس از فروپاشی شوروی، تغییر و تحولات پس از آن و مطرح شدن نظام نوین جهانی، فعل و انفعالات تازه‌ای برای تک‌قطبی شدن نظام جهانی و قرارگرفتن ایالات متحده آمریکا در رأس قدرت جهان و به دست گرفتن سرنوشت خانواده بشری روی داد. تحولاتی که گرچه هنوز نظام‌مند نشده اما تا حدودی موفق عمل کرده است. آمریکا هنوز در تلاش است تا به ساختاری قانونمند برای زیرسلطه گرفتن هر چه بیشتر دولتها و

کشورهای مختلف دنیا دست یابد. شاهد این مدعا اقدامات آمریکا در حمله به افغانستان و به‌ویژه حمله به عراق است. دولت بوش در ابتدای امر به صراحت اعلام کرد که با سازمان ملل متحد و افکار عمومی بین‌المللی کاری ندارد، اما با دخالت انگلیس و نخست‌وزیر آن برای قانونی جلوه دادن اقداماتشان مجبور به مراجعه به شورای امنیت سازمان ملل متحد شدند تا با صدور قطعنامه‌ای اجازه تجاوز به کشور دیگر صادر شود.

آمریکایی‌ها با استناد به حضور گسترده سیاسی - نظامی خود در سراسر دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که بدون حضور ناتو هم می‌توانند اهداف خود را عملی کنند. ایالات متحده آمریکا در منطقه آسیای مرکزی به صورت مستقل عمل کرده و در بسیاری از موارد هم به این موضوع افتخار می‌کند. تحولات قزاقستان، گرجستان و اوکراین شاهدهی بر این مدعاست. در حقیقت همان صدور انقلاب است که توسط آمریکا انجام شده است.

این بحث با بیان این مطلب خاتمه می‌یابد که:

به نظر می‌رسد ایالات متحده آمریکا مصمم است نظام نوین جهانی؛ یعنی حاکمیت خود بر تصمیم‌گیریهای جهان و به دست گرفتن سرنوشت سیاسی همه کشورهای را به آرامی به پیش برد. اگر در مواقعی لازم شد می‌جنگد و آتش می‌افروزد. جالب اینجاست که به نام دموکراسی هم این اقدامات را پیش می‌برد. وقتی در افغانستان و عراق انتخابات برگزار شد رسانه‌های غربی با مانور روی برقراری دموکراسی در این کشورها اعلام کردند که برگزاری انتخابات دلیل وجود دموکراسی است اما همین افراد درباره انتخابات در ایران تحلیل دیگری دارند. آقایان درباره ایران می‌گویند که برگزاری انتخابات دلیل وجود دموکراسی نیست. بنابراین با سیستم و شیوه خاصی از دموکراسی در جهان امروز سروکار داریم که فعلاً بخشی از نمایش آن در آسیای مرکزی و قفقاز به اجرا در آمده است.